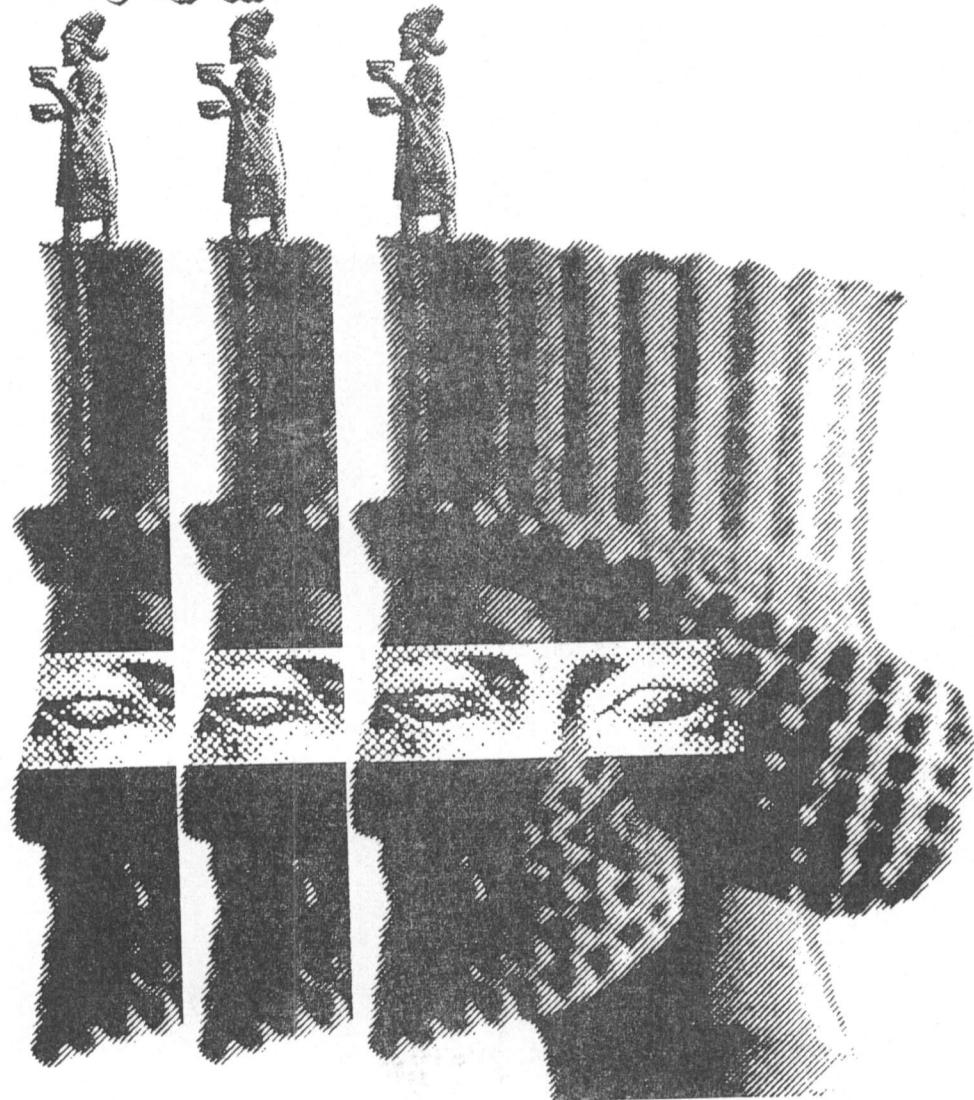


استمرارهای ایران در عصر پاستان

روزنه زین کوب



از میان گروه‌های گوناگون اقوام هند و اروپایی زبان، تنها هندیان و ایرانیان باستان خود را «آریایی» می‌نامیدند.^(۱) با این که این واژه در روزگاران دور، در میان هند و ایرانیان نامی مشترک بوده است، اما پس از جدایی آنها از یکدیگر و استقرار ایشان در خاستگاه‌های مستقل اولیه و سپس مهاجرت به داخل سرزمین‌های هند و ایران، معنایی خاص یافت و نزد هر یک، به عنوان اصطلاحی ممیز تلقی شد.

به این ترتیب، کاربرد واژه «آریایی» در اوستا، تنها اشاره به اقوام ایرانی دارد و معنای عامتری را از آن نمی‌توان دریافت. تحدید مفهوم آریایی به اقوام ایرانی، به وسیله بعضی از مورخان باستانی مانند هرودوت و موسی خورنی نیز تأیید شده است. به تصریح هرودوت (کتاب ۷، بند ۶۲) در قدیم، مادها را «آریایی» می‌خواندند و قول موسی خورنی (کتاب ۱، بند ۲۹) نیز بر این نکته تأکید می‌کند. در اوستا بارها از سرزمین آریایی و قوم آریایی سخن گفته شده است. در فروردین یشت (بند ۸۷)، فروشی کیومرث آشون (پیرو آشه،

۱. برای توضیح بیشتر و نیز درباره شکل‌های فارسی باستان و اوستایی واژه «آریایی» نک:

Schmitt, 1987, p. 684; Bartholomae, 1961, col. 198.

رhero راستی) ستایش شده و از او به عنوان کسی یاد شده که «خانواده سرزمین‌های آریایی و نژاد آریایی» از او پدید آمده است.

پیداست که کیومرث، تنها در اساطیر ایرانی دارای چنین مقام و مرتبه‌ای است. باز در فروردین یشت (بند ۱۴۳)، فروشی‌های مردان و زنان اشون سرزمین‌های آریایی، ستایش شده‌اند. به همین ترتیب، بارها در اوستا از سرزمین‌های ایرانی و ایرانیان یاد شده است که می‌توان نمونه‌های آن را در خرداد یشت (بند ۵)، آبان یشت (بند‌های ۴۹، ۵۸، ۶۹، ۱۱۷)، تیر یشت (بند‌های ۶، ۳۶، ۵۶، ۵۸)، مهر یشت (بند‌های ۴، ۱۳)، زامیاد یشت (=کیان یشت، بند‌های ۶۹، ۵۶، و وندیداد (فرگرد ۱۹، بند ۳۹) یافت. به علاوه، در اشتاد یشت (بند‌های ۱، ۲، ۵)، زامیاد یشت (بند ۵۶)، و وندیداد (فرگرد ۱۹، بند ۳۹)، فرّا ایرانی مورد ستایش قرار گرفته است. در تمام این موارد، واژه «آریایی» (*airyā-*)، در مفهوم «ایرانی» به کار رفته است. در اوستا، پایگاه و جایگاه اصلی ایرانیان، «ایران‌ویج» (*airyanəm*، *vaējō*) خوانده شده است.^(۱) در یستا (هات ۹، بند ۱۴)، از زردشت به عنوان کسی که در ایران‌ویج نامور است، یاد شده است. در بعضی از متون پهلوی مانند بندesh^(۲) و گزیده‌های زادسپرм^(۳) نیز به ایران‌ویج اشاره شده و در تمام این موارد، ایران‌ویج مسکن اقوام

۱. به عنوان نمونه نک: آبان یشت (بند‌های ۱۰۴، ۱۷)، گوش یشت (بند ۲۵)، ارت یشت (بند ۴۵) و وندیداد (فرگرد ۱، بند‌های ۳-۲ و فرگرد ۲، بند ۲۱).

۲. بندesh، ص ۱۲۷.
۳. گزیده‌های زادسپرم، ص ۳۲.

استمرار هویت ایرانی در عصر باستان ۱۹۷

ایرانی معرفی شده است.^(۱)

در روزگار هخامنشیان، شواهدی از توجه به هویت مستقل ایرانیان، به چشم می‌خورد. داریوش اول هخامنشی نیز خود را «آریایی» (ariya-) خوانده و بدیهی است که وی میان اقوام ایرانی و هندی، به کلی تفاوت قائل بوده است. داریوش در یکی از کتبیه‌هایش در نقش رستم (کتبیه الف، سطرهای ۱۳-۱۵)، خود را «هخامنشی»، پارسی، پسر پارسی، آریایی، از دودمان آریایی^(۲) می‌خواند. در اینجا، داریوش واژه «آریایی» را در زبان فارسی باستان با مفهوم مشخصی به کار برده است. بی‌تردید، وی شناخت کاملی از اقوام هندی (یکی از شاخه‌های هند و ایرانیان) داشته و با این حال خود را «دارای اصل و نسب آریایی» معرفی کرده است. از حدود سال ۵۱۷ ق.م. که داریوش، شمال غربی هند را به تصرف درآورد،^(۳) نام هند، جزو ولایات هخامنشی آمده است.^(۴) بنابراین، داریوش ضمن

۱. مؤلف بندesh (همانجا)، بر پایه سنت روزگار ساسانیان، محل ایران‌ویج را در آذربایجان می‌داند. اما با استناد به متن اوستا (وندیداد، فرگرد ۱) و حتی با توجه به تذکر گزیده‌های زادسپرم (همانجا)، شک نیست که ایران‌ویج در شرق ایران و در نزدیکی سرزمین‌هایی مانند سغد، مرو و بلخ واقع بوده و احتمالاً با خوارزم قابل انطباق است. در این باره همچنین نک:

Mackenzie, 1998 (b), p.536.

2. Kent, 1953, pp. 137-138.

3. Dandamaev, 1989, p. 147.

۴. مثلاً نک: کتبیه‌های DPe، سطرهای ۱۷-۱۸؛ DPh، سطر ۷؛ DSa، سطر ۲۵؛ DSm، سطر

آشنایی با هندیان، خود را «آریایی» خوانده و با وجود تمایزی که میان ایشان و خاندان خویش - که هخامنشی و پارسی بوده‌اند - قائل بوده است، باز بر آریایی بودن خود تأکید می‌ورزد. از این رو، به نظر می‌رسد با توجه به این نکات و این که داریوش، مسلمًا خود را به یکی از اقوام تابع خویش منسوب نمی‌کرده است، می‌توان در این جا، لفظ «آریایی» را به «ایرانی» ترجمه و تعبیر کرد. بنابراین، در واقع داریوش در این کتیبه، خود را «هخامنشی، پارسی و ایرانی» می‌خواند و بر هویت ملی خود تأکید می‌کند.

به دنبال برافتادن فرمانروایی هخامنشیان (۳۳۰ قم)، هویت و فرهنگ ایرانی، عرصهٔ تهاجم و مخاطره شد. بر طبق یک گزارش تاریخی که پلوتارک («اسکندر» فصل ۴۷) نقل می‌کند، اسکندر مقدونی تنها در یک مورد، سی هزار تن از جوانان ایرانی را زیر نظر یونانیان، به آموختن زبان یونانی و آموزش‌های نظامی وا داشت^(۱). این گونه اعمال، گذشته از اعتراض و نارضایتی سربازان یونانی، برای فاتح مقدونی هم فایده‌ای در بر نداشت. با مرگ اسکندر (۳۲۳ ق.م) قلمرو او میان سردارانش تقسیم شد و ایران و بیشتر سرزمین‌های تحت فرمان هخامنشیان به دست سلوکوس افتاد. البته ایرانیان در عهد هخامنشی، با جنبه‌های گوناگون تمدن، فرهنگ، و هنر یونانی آشنایی و ارتباط داشتند، اما حضور مستمر و استقرار یونانیان در ایران، امکان تأثیر مستقیم فرهنگ یونانی را در ایران فراهم ساخت. در واقع، با آغاز حکومت سلوکیان، دورهٔ یونانی‌ماجی (هلنیسم) در

1. Plutarch, vol. VII, p. 359.

ایران آغاز شد که مدت‌ها ادامه یافت. به هر حال، حضور یونانیان در ایران، ناگزیر، زندگی ایرانیان را دگرگون ساخت. در این میان، احتمالاً طبقات بالای جامعه و خاندان‌های بزرگ، به دلیل ارتباط با یونانیان حاکم، و به خاطر تلاش در جهت حفظ موقعیت و منافع خود، بیشتر تحت تأثیر فرهنگ یونانی واقع شدند. اما توده مردم، تسلیم جاذبه یونانی‌مآبی نشدند و همچنان «ایرانی» ماندند. در واقع، یونانی‌مآبی در ایران، هرگز از سطح به عمق جامعه نرفت. درباره این دوره از تاریخ ایران، مدارک مشخص و واضحی وجود ندارد. با این حال، رویدادهای بعيد تاریخ ایران نشان می‌دهند که بیشتر ایرانیان، دین، سنت‌ها و آداب و رسوم نیاکان خود را حفظ کردند و به این ترتیب بر هویت خود، اصرار ورزیدند. شهرهای متعددی که در روزگار اسکندر و سلوکیان ساخته و یا تجدید بنا شدند، و نیز شهرهای حکومتی، مراکز یونانی‌مآبی و ترویج فرهنگ بیگانه به شمار می‌آمدند. اما برخلاف آن، روستاهای نواحی دورافتاده و بعضی مناطقی که حضور یونانیان در آن جا کم‌رنگ بود، حافظ فرهنگ ایرانی باقی ماندند. در چنین روزگار دشوار و تاریکی، یکی از ولایات ایرانی که از عهدۀ وظیفه پاسداشت هویت ایرانی به خوبی برآمد، آذربایجان بود. پس از آن که قدرت سلوکوس اول در ایران ثبت شد، ری (رَگه) را به سبب موقعیت خاص سوق‌الجیشی و بازرگانی آن، تجدید بنا کرد و مورد توجه قرار داد. در نتیجه، یونانیان به این شهر سرازیر شدند و به این ترتیب، حکومت اداری مستقل آن که در دست رئیس مغان شهر بود، خاتمه یافت. به عقیده برخی از محققان، تحولات بعدی نشان می‌دهد که رئیس مغان ری و گروهی از روحانیان زردشتی، به همراه

آتش مقدس به آذربایجان پناه برداشت.^(۱) آتروپاتس (Atropates) ساتراب پارسی ولایت ماد، پس از مرگ اسکندر و از حدود سال ۳۲۱ ق.م، مناطق شمال غربی ماد را جدا کرد و خود را در آن جا مستقل خواند. از آن پس، این سرزمین به نام مجده استقلال آن، آتروپاتنه (Atropatene) یا ماد آتروپاتنه (Media Atropatene) خوانده شد. این ولایت که به وسیله نویسنده یونانی و لاتینی، ماد کوچک (Media Minor) نیز نامیده شده است، در زبان فارسی میانه، آتورپاتکان (Ātūrpātakān) و بعداً آدوربادگان (Ādurbādagān) گفته شد و سرانجام نام آن در فارسی دری، به آذربایجان تغییر یافت.^(۲) به هر تقدیر، آذربایجان به مدت چند سده در دست جانشینان و دودمان آتروپاتس باقی ماند و در ایام حضور یونانیان در ایران، آذربایجان تنها منطقه‌ای بود که ایرانیان در آن حکومت می‌کردند و آزادانه به پاسداری از فرهنگ ایرانی می‌پرداختند.^(۳)

یکی دیگر از مناطقی که پس از سقوط هخامنشیان، از هویت و فرهنگ ایرانی نگاهبانی کرد، سرزمین پارس بود. این ولایت، پس از طی یک دوره کوتاه فترت، در اختیار حکومت‌های محلی ایرانی قرار گرفت و فرمانروایان محلی با حفظ آداب و رسوم و اعتقادات کهن، این سرزمین را اداره می‌کردند. از تاریخ پارس، در دوران استیلای سلوکیان و اشکانیان، اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها مأخذ عمدۀ

۱. بویس، ۱۳۷۷، ص. ۱۱.

2. Schippmann, 1989, p. 222.

۳. بویس، ۱۳۷۷، ص. ۱۱.

تاریخ این ولایت، در دوران مذکور، سکه‌های فرمانروایان محلی پارس است. این شاهان محلی، به دین نیاکان خود سخت پایبند بودند؛ چنان که بر سکه‌های ایشان - به غیر از بعضی نشانه‌های شاهی - نقش آتشگاه، آتشدان، و نماد اهوره مزدا ضرب شده است که ثابت می‌کند در آن روزگار، در پارس همچنان عقاید زرده‌شی رایج بوده است و ایرانیان در زنده نگاه داشتن سنت‌های دیرین خود می‌کوشیده‌اند.^(۱) گذشته از این، سنگنبشته به فارسی باستان و به خط آرامی بر دیوار آرامگاه داریوش اول در نقش رستم نقر شده^(۲) است که معمولاً به دوره سلوکی نسبت داده می‌شود و گفته‌اند که احتمالاً به خواست یکی از حکام محلی، نوشته شده است. در عین حال، بسیاری از محققان اعتقاد دارند که در آن زمان، ساتراپی سلوکی بر پارس فرمان می‌رانده است و این نکته، احتمال نوشته شدن چنین کتیبه‌ای را در آن روزگار، کاهش می‌دهد. از این روست که ریچارد فرای حتی این نظریه را مطرح می‌کند که ممکن است سلوکیان، تسلط زیادی بر ولایت پارس نداشته‌اند.^(۳) با این که وی این احتمال را هم نادیده نمی‌گیرد که ممکن است این کتیبه در پایان عصر هخامنشی نوشته شده باشد، اما در صورتی که یکی از دو احتمال پیشین درست باشد، نشان می‌دهد که پارس در دوره پس از فروپاشی حکومت هخامنشی، همچنان در حفظ فرهنگ و هویت ایرانی اصرار داشته

۱. نک: لوکونین، ۱۳۷۲، ص ۴۰-۳۹؛ فرای، ۱۳۶۸، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۲. درباره این کتیبه نک: Sims-Williams, 1981, pp. 1-7.

۳. برای تفصیل در این باره نک: Frye, 1999, pp. 94-199.

است. بدین ترتیب، ایران در مدت حکومت سلوکیان، هویت خود را از کف نداد و خصوصیات ملی و قومی خود را حفظ کرد.

در مدت کوتاهی پس از آغاز فرمانروایی سلوکیان، ایرانیان کوشیدند خود را از نفوذ غرب برهانند. واکنش شرق بر ضد غرب، به دست اقوام پارتی عملی شد. در واقع، دوره سلطه سلوکیان بر تمام سرزمین‌های ایرانی، تنها کمی بیش از پنج دهه به طول انجامید و با پیروزی فرهداد دوم اشکانی بر سپاه آنتیوخوس هفتم (۱۲۹ ق.م)، آخرین بقایای سلوکیان از ایران رانده شدند. اما با وجود استقرار حکومت مستقل اشکانیان، یونانی‌ماهی در ایران به حیات خود ادامه داد. در این میان، شهرهای یونانی نشین، تأثیر عمدہ‌ای در ترویج فرهنگ یونانی از خود بروز دادند. به علاوه، اشکانیان که خود وارث فرهنگی بدوى و قبیله‌ای بودند، بنچار برای اداره امور قلمرو خویش از یونانیان و یا ایرانیان یونانی‌ماه استفاده می‌کردند. به هر حال، طبقات بالای جامعه بیشتر تحت تأثیر فرهنگ و آداب یونانی قرار گرفتند و این تأثیر تا مدت‌ها در میان اشراف پارتی، پابرجا ماند. چنان که، ظاهراً بسیاری از ایشان، زبان یونانی را نیز فرا می‌گرفتند. پلوتارک («کراسوس»، فصل ۳۳) روایت می‌کند، زمانی که سر بریده کراسوس سردار مشهور رومی را به حضور آزاد اول اشکانی آوردند، او نزد پادشاه ارمنستان، تراژدی باکائه (Bacchae) اثر اوریپید (Euripides) - نمایشنامه‌نویس بزرگ یونانی - را تماشا می‌کرد. به علاوه، پوتارک تذکر می‌دهد که ارد، زبان یونانی را به خوبی می‌دانست.^(۱) مهرداد

1. Plutarch, vol. III, p. 421.

اول اشکانی به خود عنوان **فیل هلن** (یونان دوست) داد، اما به نظر می‌رسد که این کار را برای جلب توجه و حمایت یونانیان سرزمین‌های فتح شده، انجام داد.^(۱) تازمان بلاش اول (ح ۵۰-۷۷ م)، سکه‌های اشکانی با حروف یونانی ضرب شده‌اند و پادشاهان اشکانی، به تقلید از سلوکیان، خود را با القاب یونانی مانند **تئوپاتوروس** (فرزند خدا)، **اپیفانیس** (مظہر خدا) و **فیل هلن** خوانده‌اند. از روزگار فرمانروایی بلاش اول، حروف پارتی بر روی سکه‌های اشکانی دیده می‌شود.^(۲) افزون بر این، حتی در نخستین سکه‌های اشکانی نیز، با این که در طرح آن، از سکه‌های سلوکی و سبک هلنیستی پیروی شده است، اما وجود تصویر تیراندازی در جامهٔ صحرانشینان که بر پشت این سکه‌ها دیده می‌شود،^(۳) نشان از آغاز یک دورهٔ جدید است که در آن، نسبت به هویت و فرهنگ ایرانی و قومی، علاقهٔ نشان داده می‌شود.

نمونه‌هایی از بعضی کتبه‌های یونانی پادشاهان اشکانی به جا مانده است که کتبه‌های مهرداد دوم و گودرز دوم در بیستون،^(۴) و سنگ نبشته اردوان دوم (در روایات و مأخذ قدیم‌تر: اردوان سوم) در شوش،^(۵) از جملهٔ معروف‌ترین آنهاست. با این حال، نوشته‌هایی نیز به

۲. سلوود، ۱۳۶۸، ص ۳۹۷.

۱. سلوود، ۱۳۶۸، ص ۳۸۴.

۳. سلوود، ۱۳۶۸، ص ۳۸۲.

۴. دربارهٔ این دو کتبه و متن آنها نک:

Herzfeld, 1920, pp. 36-37.40-41; Debevoise, 1968, pp. 44, 173-174.

۵. در این باره نک: پیگولوسکایا، ۱۳۶۷، ص ۱۴۰-۱۴۶.

خط پارتی از این دوره برخاست. چنان که سفال‌نوشته‌های شهر نسا (نژدیک عشق‌آباد)، یکی از اسناد معروف به بنچاق اورامان (در کرستان)، سنگ‌نبشته‌های کال جنگال و لاخ مزار (هر دو در اطراف بیرجند) و کتیبه اردوان چهارم (به روایت قدیم‌تر: اردوان پنجم) آخرین پادشاه بزرگ اشکانی در شوش،^(۱) به خط پارتی نوشته شده‌اند. بر روی سفال‌نوشته‌های نسا (احتمالاً مربوط به سده اول پیش از میلاد) و سند پارتی اورامان (احتمالاً مربوط به اواسط سده اول میلادی)، نام‌های ایرانی اشخاص و گاهشماری زردشتی دیده می‌شود و این نکته، ثابت می‌کند که اشکانیان در حفظ گاهشماری و الفبای قومی و ملی خود اهتمام داشته‌اند.^(۲) افزون بر اینها، به روایت آریان (Arrian) مورخ یونانی قرن دوم میلادی، پادشاهان اشکانی ادعا می‌کردند که از فرزندان اردشیر دوم هخامنشی هستند^(۳) و این مطلب نیز، شاهد دیگری است مبنی بر این که پارتیان در حفظ رسوم و آداب ایرانی اصرار می‌ورزیده‌اند و سعی در نگهداری فرهنگ ایرانی داشته‌اند و یونان‌دوستی ایشان، بیشتر جنبه سیاسی و مصلحت‌جویی داشته است.

در عصر اشکانی، وجود نوازندگان دوره گرد پارتی که «گوسان» نامیده می‌شوند، بسیار واجد اهمیت است. گوسان‌ها، نه تنها شاهان و مردم عادی و ممتاز را سرگرم می‌کردند، بلکه با بازگویی سرگذشت

۱. برای تفصیل نک: تفضیلی، ۱۳۷۶، ص ۷۶-۷۸؛ نیز برای دیدن متن کتیبه اردوان و ترجمه

۲. نک: یار شاطر، ۱۳۶۸، ص ۲۸-۲۹.

آن نک: Henning, 1977, p.3 84

3. Debevoise, 1968, p.10.

گذشتگان، داستان‌های ملی ایرانی را به نسل‌های ایرانی، منتقل می‌کردند.^(۱) گوسان‌ها را می‌توان حافظان و حاملان سنت و فرهنگ ایرانی، در دورهٔ پیش از عصر ساسانی دانست. به این ترتیب، حماسهٔ ایران در عهد اشکانیان پروردۀ شد و به تدریج در سراسر ایران ملی ایران منشر شد. همین داستان‌های ملی، بعدها در عصر ساسانی با تغییراتی که مناسب آن روزگار بود، مکتوب شد و زمینهٔ تدوین خدای نامه را فراهم ساخت. به هر حال، احیای ایران به دنبال یورش اسکندر مقدونی، و نیز تداوم حیات فرهنگ ایرانی، با وجود قتل و غارت‌ها و لشکرکشی‌های پیاپی سرداران رومی، و امدادار تلاش‌های پارتیان است. از این رو، حضور و ظهرور ایشان در آن مقطع تاریخی، حائز اهمیت فراوان است.

با استقرار حاکمیت ساسانیان به دست اردشیر بابکان، به تدریج وحدت تمامی سرزمین‌های ایرانی - که در واقع از زمان هجوم اسکندر از هم گسیخته شده بود - به طور کامل تحقق پذیرفت. این وحدت، البته با آسانی به دست نیامد، اما با عملی شدن آن، عصر جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد. پیدایش حاکمیت ساسانیان در ایران، امری تصادفی نبود. قدرت تازه و استواری که به وسیلهٔ اردشیر بابکان حاضر آمد، واکنشی در برابر نظام ملوک الطوایفی اشکانیان در ایران بود. از اردشیر نقل شده است که گفته بود: «من خون دارا را طلب کنم و این مُلک را باز به جای خویش برم و دست ملوک الطوایف

۱. برای تفصیل نک: بویس، ۱۳۶۹، ص ۳۱ و ۳۷.

کوتاه کنم». ^(۱) از این روایت پیداست که اردشیر بابکان، خود را ادامه دهنده و حافظ سنت‌ها و فرهنگ روزگار هخامنشیان می‌دانسته است. اما استقرار قطعی قدرت ساسانیان، ایجاد حکومت متمرکز ملی به دست ایشان و از میان برداشتن تمام نشانه‌ها و تأثیرات یونانی مابایی در ایران، محتاج سال‌ها تلاش پیگیر بود. حتی در سده سوم میلادی، هنوز شاهد حضور زیان یونانی، به عنوان یکی از زبان‌های رسمی حکومتی و اداری هستیم. چنان که کتبیه‌های اردشیر بابکان در نقش رستم فارس (به ترتیب: ANRm-a و ANRm-b)، کتبیه شاپور اول در کعبه زرده است ($\check{S}KZ$) و کتبیه شاپور اول در نقش رجب ($\check{S}NRb$)، که نخستین کتبیه‌های حکومتی ساسانیان محسوب می‌شوند، به سه زبان پهلوی ساسانی، پارتی و یونانی نگارش یافته‌اند. ^(۲)

در عین حال، واژه «ایران» اول بار و به وضوح در کتبیه اردشیر بابکان در نقش رستم دیده می‌شود. این واژه در تحریر فارسی میانه این کتبیه به صورت «إِرَان» ($\check{erān}$) و در تحریر پارتی آن به شکل «آَرَيَان» ($aryān$) آمده است. اردشیر بابکان در این کتبیه خود را «شاهنشاه ایران» می‌خواند. واژه «ایران» بر روی سکه‌های اردشیر نیز دیده می‌شود. ^(۳) پس از وی، شاپور اول در کتبیه‌هایش خود را «شاهنشاه ایران و انیران» می‌نامد. واژه ایران در کتبیه‌های شاپور اول از جمله در

۱. بلعمی، ص ۸۷۴.

۲. درباره این کتبیه‌ها نک: تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۸۴-۸۷؛ نیز برای دیدن متن آنها نک:

Back, 1978, pp. 281-371.

3. Back, 1978, p. 281; MacKenzie, 1998 (a), p. 534.

تنگ براق، حاجی آباد، نقش رجب، بیشاپور و کعبه زردشت، در تحریرهای فارسی میانه و پارتی بارها تکرار شده است. پس از او نیز، واژه «ایران» در کتبه‌های کریتر در کعبه زردشت، نرسه در پایکولی، شاپور دوم و شاپور سوم در طاق بستان آمده است.^(۱) به علاوه، این واژه در بعضی اسامی و ترکیبات زبان فارسی میانه نیز دیده می‌شود.^(۲) واژه «ایران شهر» (کشور ایران) نیز در کتبه شاپور اول در کعبه زردشت و کتبه نرسه در پایکولی (در تحریرهای فارسی میانه و پارتی) دیده می‌شود.^(۳) این اصطلاح از عصر ساسانی به دوره اسلامی نیز رسید. مؤلف گمنام تاریخ سیستان (تألیف ۴۴۵ ق)، آن را «شهر ایران» خوانده است^(۴) و یاقوت حموی (۶۲۶-۵۷۵ ق)، ایران شهر را منطقه میان جیحون تا قادسیه (یعنی کشور ایران) می‌داند و حتی تذکر می‌دهد که بعضی، نیشاپور را -که آبر شهر نامیده می‌شده است - به اشتباه، ایران شهر می‌خوانده‌اند.^(۵) ساسانیان با ایجاد تمرکز در قدرت و برقراری آیین زردشتی به

۱. برای مشخصات دقیق آنها نک : Gignoux, 1972, pp. 18, 47.

2. See Gignoux, 1986, p. 79.

3. See Gignoux, 1972, pp. 18, 47; Back, 1978, p. 285.

۴. تاریخ سیستان، ص ۶.

۵. یاقوت حموی. ج ۴، ص ۸۵۷ و ج ۱، ص ۴۱۷-۴۱۸. همچنین برای دیدن واژه «ایران

شهر»، نیز نک : رساله پهلوی شهرستان‌های ایران، بندهای ۱ و ۹، MarKwart, pp. 8, (10)

؛ کارنامه اردشیر بابکان، مثلاً، بخش ۱، بند ۱ و بخش ۲، بندهای ۱۰ و ۱۷؛ «مقدمه قدیم

شاهنامه»، ص ۴۴ و ۴۹.

عنوان دین واحد و رسمی سراسر امپراتوری، وحدت سرزمین‌ها و اقوام ایرانی را حاصل کردند و هویت ایرانی را در برابر دستبرد و شبیخون غرب و شرق، مصون نگاه داشتند. به این ترتیب، ایرانیان در مسیر تشکیل ملتی واحد قرار گرفتند. در طول این دوران، به تدریج همبستگی ملی در نزد طوایف گوناگون ایرانی بیشتر شد. هم از این روست که واژه «ایران» در مفهوم مشخص خود، از این زمان به وجود آمد و اصطلاح «ایران‌شهر» در معنای سراسر سرزمین ایران، در این روزگار ابداع شد و به کار رفت.^(۱) به علاوه، در عصر ساسانیان، زبان فارسی دری به عنوان زبان مشترک ایرانیان در مرحله تکوین بود که اثر آن، بخصوص بعدها، در استحکام مبانی ملی و استمرار هویت ایرانی ظاهر شد.

۱. در این باره نک: زریاب خونی، ۱۳۴۸، ص ۸۳-۸۴؛ نیز: MacKenzie, 1998(a). p. 535.

کتابنامه:

- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار (ملکالشعراء)، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱.
- بندھش، ترجمه دکتر مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹.
- بویس، مری، «گوسان پارتی و سنت نوازنده‌گی در ایران»، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بررسی و تحقیق توسعه، به کوشش محسن باقرزاده، تهران، ۱۳۶۹.
- بویس، مری، چکیده تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، ۱۳۷۷.
- پورداود، ابراهیم، یشت‌ها، ۲ ج، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، تهران، ۱۳۵۶.
- پورداود، ابراهیم، یستنا، ۲ ج (در یک مجلد)، تهران، ۱۳۸۰.
- پیگولوسکایا، ن.، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۶۷.
- تاریخ سیستان، تصحیح ملکالشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴.
- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۶.
- زریاب خوئی، عباس، «اهمیت دوره ساسانیان در تاریخ ایران و اهمیت منابع یونانی و لاتینی و سریانی برای این دوره»، مجموعه سخنرانی‌های عمومی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸.
- سلوود، دیوید، «سکه‌های پارتی»، تاریخ ایران کیمبریج، ج ۳.

قسمت ۱، گرداورنده: دکتر احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه،
تهران، ۱۳۶۸.

- فرای، ریچارد، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجبنیا،
تهران، ۱۳۶۸.

- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه دکتر بهرام فرهوشی، تهران، ۱۳۵۴.

- گزیده‌های زادسپرم، ترجمه دکتر محمد تقی راشد محصل، تهران،
۱۳۶۶.

- لوکونین، ولادیمیر، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنايت الله
رضاء، تهران، ۱۳۷۲.

- «مقدمه قدیم شاهنامه»، تصحیح محمد قزوینی، بیست مقاله
قزوینی، ج ۲، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۲.

- موسس خورناتسی (موسى خورنی)، تاریخ ارمنستان، ترجمه
گئورگی نعلبندیان، ایروان، ۱۹۸۴ م.

- یارشاطر، احسان، پیشگفتار تاریخ ایران کیمبریج، ج ۳، قسمت ۱،
گرداورنده: دکتر احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۶۸.

- یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم البلدان، تحقیق فردیناند
ووستنفلد، ج ۱ و ۴، لاپزیگ، ۱۸۶۶ و ۱۸۶۹ م.

_ Back, M., 1978, *Die sassanidischen Staatsinschriften, Acta
Iranica* 18, Téhéran - Liège.

_ Bartholomae, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

_ Dandamaev, M.A., 1989, *A Political History of the
Achaemenid Empire*, tr. W.J. Vogelsang, Leiden.

_ Debevoise, N.C., 1968, *A Political History of Parthia*, New

